

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ايران قرن نوزدهم

احمد سيف



۱ Fruit Sellers Preparing for Festivities, F. Hoveepiantz, Iran, Tabriz, late ۱۹th century Albumen silver print, ۱۹ × ۲۱, ۷ cm (۷ ۱/۲ × ۸ ۹/۱۶ in.), Collection of Azita Bina and Elmar W. Seibel.

در بررسی تاریخ اقتصادی معاصر کشورهای توسعه‌نیافته و هم‌چنین در سنجش و ارزیابی سیاست‌های اقتصادی مفید برای توسعه، شیوه‌ی تولید و موقعیت پرداخت‌های خارجی و نقش تجارت خارجی در توسعه‌ی اقتصادی، هم‌چنان مسایلی بحث‌برانگیزند. هر دیدگاهی برای خویش ارزیابی خاصی از موقعیت این کشورها و به همین نحو، از فرایند تاریخی دگرسانی اقتصادی آن‌ها دارد و طبیعتاً، راه‌حل‌های خاص خویش را برای درمان مصایب مزمن ناشی از توسعه‌نیافتگی هم‌ارایه می‌دهد. این هم‌گفتن دارد که هر دیدگاهی بر این ادعاست که بهترین شیوه‌ی درمان این مصائب را هم یافته است. با این همه، ارقام و آمارهای موجود بسی بی‌رحم‌اند و اگر اندکی در آنچه که در اختیار داریم دقیق شویم، روشن می‌شود که با همه‌ی ادعاهای رنگارنگی که از همه سو می‌شود مقوله‌ی توسعه‌نیافتگی و مصایب ناشی از آن هم‌چنان باقی است و حتی شاید بتوان ادعا کرد که از بسیاری از نظرها اوضاع به‌طور کلی وخیم‌تر شده و احتمالاً بهتر نشده است.

دیدگاه سنتی درباره‌ی رابطه‌ی بین تجارت خارجی و توسعه‌ی اقتصادی بین چهار پی‌آمد تفکیک‌قائل می‌شود.

- اولین پی‌آمد تجارت خارجی این است که کمبودهای بازارهای داخلی، چه به صورت کمبود تقاضا و یا در پیوند با بخش‌های اساسی اقتصاد در واقع نشان می‌دهد که چرا این مسئولیت به گردن بخش بین‌المللی می‌افتد تا به اقتصاد آن پویایی لازم را بدهد تا بتواند در مسیر توسعه به جلو برود. از این قرار، رشد تجارت صادراتی نه فقط نشانه‌ی گسترش بازارهاست بلکه درضمن نشانه‌ی گسترش تولید هم هست که با استفاده از ظرفیت تولیدی مازاد موجود زمین و نیروی کار به چنین توفیقی منجر می‌شود. شیوه‌ی رسیدن به این مهم، هم به یک تعبیر کلی، تخصص پیدا کردن در تولید محصولاتی است که در تولیدش

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ایران قرن نوزدهم

یک کشور درمقایسه با دیگران امتیازهایی دارد. پی آمد تخصص یافتن، تقسیم گسترده تر کار، بهبود بازدهی کار و زمین و دیگر عوامل تولید است که در نهایت، با تولید ارزش بیش تر از رفاه بیش تر سر در خواهد آورد.

- پی آمد دوم هم این است که نتیجه ی عام گسترش بازار و بهبود بازدهی که خود نتیجه ی رشد و گسترش تجارت صادراتی است، افزایش تولید و سطح درآمدها است. با تولید بیش تر، طبیعتاً میزان پس انداز و در نتیجه سرمایه گذاری هم بیش تر خواهد شد و به این ترتیب، رشد تجارت خارجی در فرایند رشد طبیعی خود به صورت انباشت سرمایه ی بیش تر درآمده، رشد اقتصادی را تسریع می کند.

- پی آمد سوم این که رشد تجارت وارداتی هم به نوبه، موجب ظهور تازه ترین سلیقه ها در میان مصرف کنندگان شده و موجب بهبود الگوی مصرف آنها می شود که خود، مشوق مصرف کنندگان می شود تا با انرژی بیش تری کار و بکشند تا از منابع موجود به نحو بهتری استفاده کنند. برای رسیدن به این اهداف، تمایل شان به به کار گرفتن فن های جدید و ابزارهای پیشرفته تر بیش تر می شود و این مجموعه پس اندازهای بیش تری را به سمت سرمایه گذاری مولد سوق می دهد که برای رسیدن به درآمد بیش تر اساسی است و درآمد بیش تر هم لازم است تا محصولات تازه تر خریداری و مصرف شوند.

- پی آمد چهارم هم این است که رشد تجارت خارجی، باعث صرفه جویی های بیش تر و منافع جانبی در شیوه ی اداره ی اقتصاد می شود. یعنی موجب می شود تا تولید کنندگان داخلی با کارآمدی بیش تری کار و تولید بکنند. حداقل دو دسته عوامل را می توان برای این بهبود معرفی کرد. یکی این که گسترش

تجارت، موجب بیش‌تر شدن رقابت در بازار می‌شود و لازمه‌ی بقا در شرایط رقابتی هم بهبود کیفیت تولید است و در ثانی، وقتی که صادرات کشور گسترش پیدا می‌کند، از جمله موجب گسترش امکانات ارتباطی، و آموزشی می‌شود و این امکانات ارتباطی بیش‌تر مورد بهره‌برداری تولیدکنندگان داخلی هم قرار می‌گیرد هم‌چنین از امکانات آموزشی که برای نیروی کار پیش خواهد آمد، تولیدکنندگان داخلی هم بهره خواهند برد. به‌طور کلی وضع به صورتی درمی‌آید که تولیدکنندگان داخلی هم برای بقا و گسترش فعالیت‌های خود باید دست به نوآوری بزنند و در نتیجه بدعت و نوآوری هم تشویق می‌شود و بازده تولیدی افزایش می‌یابد.

بر این عواملی که در بالا برشمردم و به‌طور کلی بر این دیدگاه از تأثیرات احتمالی تجارت خارجی بر اقتصاد توسعه، از چند زاویه می‌تواند خرده گرفت.

به گمان من، عمده‌ترین ضعف این نگرش یکی از اساسی‌ترین پیش‌گزاره‌های آن است که فرض می‌کند که بر طرفین درگیر تجارت بین‌المللی، یعنی در آن‌چه که در بالا نوشته‌ام، در هر دوسوی این رابطه مناسبات سرمایه‌داری حاکم است که مشخصات مشابهی هم دارد و با قواعد و شیوه‌های مشابهی هم اداره می‌شود. دردنیای واقعی ولی این پیش‌گزاره‌ی اساسی ممکن است وجود نداشته باشد و اگر بررسی‌ام را به موضوع این تک‌نگاری محدود بکنم، به یقین در قرن نوزدهم، در مبادلات ایران با دنیای بیرون از آن این پیش‌گزاره وجود نداشته است. به سخن دیگر، در بررسی مقوله‌ی تأثیر تجارت خارجی بر توسعه‌ی اقتصادی ایران در قرن نوزدهم، با وضعیتی روبرو هستیم که طرفین تجارتی اروپا و تا حدودی حتی روسیه‌ی تزاری، مناسبات سرمایه‌داری دارند ولی مناسبات حاکم

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ایران قرن نوزدهم

بر اقتصاد ایران به یقین مناسبات پیشا سرمایه داری است. به گمان من، پی آمد تجارت خارجی بین یک اقتصاد سرمایه داری و یک اقتصاد پیشا سرمایه داری می تواند کاملاً با آنچه که در بالا به اختصار ارایه داده ام تفاوت نکند. و اگر بخواهم همین نکته را کمی کلی تر بیان کرده باشم، تجارت خارجی بین اقتصادهایی که در مراحل مختلف توسعه و تکامل تاریخی قرار دارند، می تواند این چنین نباشد و نیست. با استفاده از شماری از اسناد تاریخی که در اختیار دارم در این مبحث می خواهم این چگونگی را بررسی کنم. یعنی می خواهم این نکته را وارسم که پی آمدهای تجارت خارجی وقتی طرفین درگیر این تجارت در مراحل مختلف تاریخی توسعه و تکامل قرار بگیرند به چه صورت هایی درخواهد آمد.

پیش زمینه

در حالی که ایران از زمان های خیلی دور با جهان بیرون از خویش درگیر تجارت بود ولی تجارت ایران در طول قرن هیجدهم و به خصوص در طول قرن نوزدهم با جهان بیرونی اهمیت فراوانی یافت. گذشته از دگرگونی های اساسی که در اقتصاد کشورهای اروپایی پیش آمد، این ادعای به جایی است اگر گفته شود که تجارت گاه و بیگاهی که در گذشته وجود داشت، در قرن نوزدهم جایش را به تجارت منظم تر و با برنامه تر داد و حتی شواهدی داریم که شرکت های خارجی نیز در بعضی از شهرهای ایران با ایجاد شعبه و شاخه ی تجارتی، به واردات و صادرات منظم مبادرت می کردند. نتیجه ی تجارت منظم و حتی فضای تجارتی باز که از جمله نتیجه ی عهدنامه ی ترکمانچای در ۱۸۲۸ بود بین اقتصادهایی که در مراحل مختلف تکامل تاریخی خود بودند، به عقیده ی من، گردن زدن صنعتی

(Industrial Decapitation) در ایران و ایجاد شرایطی بود که اقتصاد ایران بیش تر از گذشته به واردات وابسته شد؛ آن هم واردات محصولاتی که در گذشته‌ای نه چندان دور در خود ایران تولید می‌شد. می‌گویم شواهدی به دست بدهم ولی دو موردی که می‌توان مشخصاً ذکر کرد یکی در مورد منسوجات است و دیگری نیز در پیوند با قند و شکر. نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه کنیم این که گذشته از هر چیز دیگر، سیاست دروازه‌های باز برآمده از نیازهای درونی اقتصاد ایران نبود و به‌علاوه، همراه آن سیاست‌های لازم برای بهره‌گیری از شرایط مناسبی که این سیاست‌های دروازه‌های باز احتمالاً ارابه می‌داد هم در پیش گرفته نشد. در نتیجه، می‌توان گفت که پی‌آمدهای تجارت خارجی بیش تر در این شرایط بر اقتصاد و جامعه‌ی ایران، این شد که شکنندگی اقتصاد بیش تر شد. در واقع می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که اگرچه ساختار سنتی‌اش به میزان زیادی ویران شد ولی با ساختاری مدرن تر و منظم تر جایگزین نشد.

برای ارابه‌ی یک تصویر کلی، به گمان من مناسب است سعی کنم یک تصویر کلی از مراحل مختلفی که تجارت خارجی ایران در این قرن از آن گذشت، به دست بدهم. تردیدی نیست که در آخر قرن، اقتصاد ایران به نسبت اول قرن، بازتر شده بود ولی در عین حال، می‌توان گفت که با وجود همه‌ی کمبودهایی که از نظر آماری و اطلاعاتی داریم، اقتصاد ایران از چند مرحله گذشت.

به نظر من، فاز اول با طاعون بزرگ ۱۸۳۰-۱۸۳۱ به پایان رسید (۱) که برای چندین سال پی‌آمدهای نکبت‌باری بر اقتصاد و جامعه‌ی ایران داشت و موجب شد تا تجارت خارجی ایران کاهش یابد. در طول این دوره، مشخصاً در طول ۱۸۰۰-۱۸۳۰ اگرچه در پی‌آمد شکست‌های ایران از روسیه‌ی تزاری ایالات حاصل‌خیزی از دست رفت ولی در ضمن در ایران یک حکومت مرکزی پایدار ایجاد شد و فعالیت‌های دیپلماتیک اروپایی‌ها

در ایران افزایش یافت - به‌ویژه در دهه‌ی اول قرن نوزدهم. اگرچه هدف اصلی از این فعالیت‌های دیپلماتیک فعالیت‌های سیاسی بود ولی در ضمن قراردادهای تجارتنی متعددی هم با قدرت‌های خارجی امضا شد که امکانات زیادی در اختیار آن‌ها گذاشت. گسترش تجارت به آرامی صورت می‌گرفت ولی احتمالاً اغراق نیست اگر ادعا کنیم که تجارت منظم با کشورهای سرمایه‌داری اروپا و سرمایه‌داری نوظهور روسیه‌ی تزاری در این دوره شکل گرفته است. بد نیست اشاره کنیم که تا دهه‌ی ۱۸۳۰ بخش عمده‌ای از تجارت بین ایران و کشورهای اروپایی از طریق روسیه‌ی تزاری انجام می‌گرفت. پس از امضای قرارداد آدریانوپول در ۱۸۳۰، بنادر دریای سیاه به روی کشتی‌های خارجی باز شد و تصادفی نیست که در همان سال وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا آقای برانت را به عنوان نایب‌کنسول تجاری خود به شهر طرابوزان فرستاد و همان‌طور که خود برانت نوشته است «ماموریتم تبدیل طرابوزان به عنوان پایگاهی برای تجارت با ایران بود.» (۲) به این ترتیب در پایان فاز اول شاهد دو تحول بوده‌ایم:

- ۱- طاعون بزرگ رشد تجارت خارجی ایران را متوقف کرد. بد نیست اشاره کنم که متوسط تجارت سالانه‌ی ایران با روسیه‌ی تزاری که در سال‌های ۳۱-۱۸۲۴ بیش از ۲۴ میلیون روبل بود در سال‌های ۴۱-۱۸۳۲ به کم‌تر از ۱۰ میلیون روبل کاهش یافت. (۳) این را هم می‌دانیم که تجارت ایران از طریق طرابوزان هم به همین دلیل طاعون بزرگ کاهش یافت. (۴) از تجارت ایران و ترکیه در این سال‌ها آماری نداریم ولی می‌دانیم که وزن واردات ایران از ترکیه که در سال ۱۸۳۰ معادل ۶۱۱ تن بود در ۱۸۳۱ به کم‌تر از ۴۱۷ تن رسید که کاهشی معادل یک‌سوم را نشان می‌دهد. (۵)

۲- به نظر می‌رسد که در تجارت اروپا با ایران تغییر قابل توجهی اتفاق افتاد، یعنی کالاهای اروپایی به جای این که برای رسیدن به ایران ابتدا وارد تفلیس و بعد به ایران صادر شوند، پس از امضای قرارداد ادریاناپول این محصولات از طریق ترکیه، و مشخصاً طرابوزان به ایران ارسال می‌شدند. یعنی می‌خواهم بگویم که اگرچه ممکن است تجارت ایران و ترکیه پس از آن افزایش یافته باشد، ولی این افزایش ضرورتاً به معنای افزایش تجارت خارجی ایران نیست. و به همین دلیل، گفتن دارد که درباره‌ی کاهش احتمالی تجارت ایران با روسیه نیز باید به همین دلیل، با احتیاط بیشتر سخن گفت. بعید نیست که جابجایی کانال تجارتي انجام گرفته باشد.

به نظر می‌رسد در طول فاز دوم، یعنی در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۸۰ اوضاع اقتصادی و تجارتي کمی پیچیده‌تر شده باشد. در این وضعیتی که هستیم می‌توان گمانه‌زنی کرد که وقتی به پایان دهه‌ی ۱۸۳۰ می‌رسیم، اقتصاد ایران به احتمال زیاد به مقدار زیادی از اثرات فوری طاعون بزرگ خلاص و فرایند رشد اقتصاد و تجارت هرچند به کندی ولی آغاز شده باشد. در واقع به گمان من، در طول ۱۸۳۵ تا ۱۸۶۵ شاهد رشد ادامه‌دار اقتصاد و تجارت خارجی ایران هستیم. برای نمونه می‌دانیم که تولید و صدور ابریشم در این دوره افزایش قابل توجهی داشته است که شاهدش را در جدول یک به دست می‌دهم.

جدول یک: میزان صادرات ابریشم خام به اروپا، ۱۸۴۰-۱۸۶۰ (۶)

متوسط سالانه	عدل	شاخص ۱۸۴۰/۱۸۶۰=۱۰۰
۱۸۴۰-۱۸۴۲	۱۱۶۳	۱۰۰
۱۸۴۳-۱۸۴۵	۲۳۱۷	۱۹۹
۱۸۴۶-۱۸۴۸	۱۱۷۳	۱۰۱
۱۸۴۹-۱۸۵۱	۲۳۹۳	۲۰۶
۱۸۵۱-۱۸۵۲	۲۵۰۷	۲۱۵
۱۸۵۵-۱۸۵۷	۳۷۴۷	۳۲۲
۱۸۵۸-۱۸۶۰	۴۹۷۵	۴۲۸

ولی وقتی به ۱۸۶۵ می‌رسیم، افزایش تولید ابریشم خام و پی‌آمدهای مثبت و قابل توجه‌اش بر اقتصاد و تجارت خارجی ایران، به‌ناگهان و به‌طور هراس‌آوری متوقف می‌شود. خبر داریم که بیماری پیپرین در میان کرم ابریشم در گیلان شیوع یافت و تولید و تجارت ابریشم به‌شدت سقوط کرد و در نتیجه آن تجارت خارجی ایران نیز لطمه می‌خورد. نکته‌ی مهم دیگر این که دو ایالت گیلان و مازندران که مرکز اصلی تولید ابریشم بودند در عین حال، ایالتی بودند که بیش‌ترین تمرکز جمعیت را نیز داشتند و از دیگر مناطق ثروتمندتر هم بودند. (۷)

با سقوط تجارت ابریشم، ایران برای تأمین مالی واردات نیاز به یک محصول تازه دارد که بتواند با درآمد صادراتی آن، واردات خود را تأمین مالی کند. در طول ۱۸۸۰-۱۸۶۵ برای جبران پی‌آمدهای سقوط تجارت ابریشم که درآمدش برای تأمین مالی

واردات اهمیت حیاتی داشت، در ایالات جنوبی و مرکزی ایران کشت و صدور تریاک رونق می‌گیرد. در همین دوره، به سبب جنگ‌های داخلی امریکا که موجب پیداشدن بحران جدی پنبه در جهان می‌شود، در خراسان، آذربایجان و گرگان هم برای تولید پنبه فعالیت‌هایی صورت می‌گیرد. در جای دیگر بحث کرده‌ام که این تحول و این شیوه‌ی تخصیص منابع اگرچه ممکن است به ایران کمک کرده باشد تا از دست رفتن درآمد ارزی ناشی از سقوط تجارت ابریشم را تا حدودی جبران کند، ولی به گمان من، از جمله زمینه‌ساز وضعیتی شد که در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۲ به صورت قحطی بزرگ درآمد. این قحطی بزرگ همان‌گونه که در جای دیگر نشان داده شد، نه فقط یک ضربه‌ی بسیار اساسی به اقتصاد ایران بود بلکه تجارت خارجی ایران نیز از پی‌آمدهایش در امان نماند. (۸) البته اگر توجه داشته باشیم که در ۱۸۶۱ نیز در ایران قحطی داشتیم - البته نه به شدت قحطی بزرگ سال ۱۸۷۰- و در عین حال، سالی هم نبود که بیماری‌های واگیر وبا و طاعون از مردم کشتار نکرده باشد، به گمان من منطقی است اگر بگویم که اگرچه ممکن است تجارت خارجی ایران در این سال‌ها رشد کرده باشد، ولی به احتمال زیاد رشدش نمی‌توانست به آن حدی باشد که شماری از پژوهشگران ادعا می‌کنند. در طول این دوره می‌دانیم که تجارت ایران با اروپا از طریق ترکیه افزایش یافت ولی همان‌گونه که پیش‌تر گفته‌ام، این افزایش احتمالاً نشانه‌ی افزایش تجارت خارجی ایران به‌طور کلی نبود. تا آن‌جا که به تجارت ایران از بنادر خلیج فارس مربوط می‌شود، بیش‌ترین مقدار در دهه‌ی ۱۸۶۰ اتفاق افتاد و بعد با وجود رشد صدور تریاک و بعضی کالاهای نقدینه‌آفرین دیگر، هرگز به آن مقدار نرسید. این کاهش هم احتمالاً می‌تواند پی‌آمد قحطی بزرگ باشد که پی‌آمدهایش بر ایالات مرکزی و جنوبی به‌ویژه بسیار شدید بود. احتمال دیگر این است

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ایران قرن نوزدهم

که این ایالات، از پی آمده‌های مرگ بار قحطی بزرگ در بقیه‌ی سال‌های قرن نوزدهم هم کمر راست نکرده بودند.

در طول فاز سوم، یعنی در فاصله‌ی ۱۸۸۰-۱۹۰۶ تجارت خارجی ایران بدون تردید افزایش یافته است. اگرچه گاه و بی‌گاه با خرابی محصول روبرو می‌شدیم ولی در طول این دوره وقوع قحطی گزارش نشده است. در طول این دوره بود که بخشی از رود کارون برای کشتی‌رانی باز شد و هم‌چنین به روسیه و انگلیس امتیاز باز کردن بانک دادند که در نتیجه بانک استقراضی ایران (روسیه) و بانک شاهنشاهی ایران (انگلیس) شروع به کار کردند.

از سوی دیگر رویداد دیگری که در این سال‌ها پیش آمد بحران مالی دولت است که باعث شد تا به اعتقاد من به سیاست «تعدیل ساختاری بدوی» رو کردند و زمین‌های خالصه - یعنی زمین‌هایی که در مالکیت دولت و مشخصاً شخص شاه بود - را واگذار کردند. این تغییر در شیوه‌ی مالکیت بعید نیست موجب رونق تولید شده باشد که خود را به صورت افزایش صادرات نشان داده است که موجب شد تا ایران بتواند واردات بیش‌تری را تأمین مالی کند. تحول دیگر گسترش کشت برنج در ایالات شمالی بود و به همین نحو بیش‌تر شدن تولید و صادرات فرش از ایالات مرکزی ایران. البته کمبود آمارهای قابل وثوق باعث می‌شود نتوانیم با قاطعیت از این تحولات داده‌های آماری به دست بدهیم ولی همه‌ی شواهد موجود بر این دلالت دارند که احتمالاً تجارت خارجی ایران در طول این فاز افزایش قابل توجهی داشته است.

در طول قرن نوزدهم تجارت ایران و هندوستان هم دستخوش دگرگونی شد. در واقع در بخش عمده‌ای از نیمه‌ی اول قرن نوزدهم مبادله‌ی کالاها به صورت یک‌جانبه

صورت می گرفت یعنی هندوستان به ایران محصولات مختلف صادر می کرد و از ایران هم به عوض طلا و نقره به هند می رفت. نکته‌ی قابل توجه این که به گفته‌ی استلت که نماینده‌ی کمپانی هند شرقی در بوشهر بود در طول سال‌های ۱۸۲۰ تجارت بوشهر تقریباً دوسوم کل تجارت هندوستان با ایران را تشکیل می داد و درباره‌ی صادرات ایران به هندوستان هم ما ارقام جدول دو را داریم. (۹)

جدول ۲: صادرات ایران به هندوستان از بندر بوشهر ۱۸۱۷-۱۸۲۳ (ارقام به روپیه)

سال	طلا و نقره	کالاها	کل	% طلا و نقره از کل صادرات
۱۸۱۷	۱۹۹۱۷۷۳	۷۲۳۸۲۱	۲۷۱۵۵۹۴	۷۳
۱۸۱۸	۳۱۰۲۲۷۳	۲۷۱۴۰۸	۳۳۷۳۶۸۱	۹۲
۱۸۱۹	۳۰۲۹۴۶۵	۳۱۳۱۵۹	۳۳۴۲۶۲۴	۹۱
۱۸۲۰	۳۳۳۸۳۷۷	۳۵۹۵۷۲	۳۶۹۷۹۴۹	۹۰
۱۸۲۱	۳۲۲۵۶۷۴	۳۲۸۷۵۵	۳۵۵۴۴۲۹	۹۱
۱۸۲۲	۲۲۰۹۳۴۵	۲۸۵۳۱۱	۲۴۹۴۶۵۶	۸۸
۱۸۲۳	۳۵۱۰۲۹۱	۵۵۴۵۰۰	۴۰۶۴۷۹۱	۸۶

در طول این سال‌ها طلا و نقره به طور متوسط ۸۸ درصد کل صادرات ایران را تشکیل می داد و همان‌طور که در جدول مشاهده می کنیم برای ۴ سال از این ۷ سال سهم طلا و نقره در صادرات ایران بیش از ۹۰ درصد بود. در یک سند دیگر برای دوره‌ی ۱۸۲۱ تا

۱۸۲۷ سهم طلا و نقره در صادرات ایران به هندوستان به‌طور متوسط سالی ۵۲ درصد گزارش شده است. (۱۰) شواهد موجود از برآورد تجارت ایران و هندوستان در سال‌های ۱۸۴۰ نشان می‌دهد که واردات از هندوستان و صادرات ایران به هندوستان به‌طور متوسط به ترتیب سالی ۱٫۸ درصد و ۱٫۵ درصد رشد داشته‌اند (۱۱). درباره‌ی ترکیب کالایی تجارت اطلاعات بیش‌تری برای این سال‌ها نداریم. در طول سال‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ سهم طلا و نقره در صادرات ایران به هندوستان به‌طور متوسط حدود ۴۰ درصد صادرات ایران را تشکیل می‌داده است، اگرچه سهم سالانه بسیار متغیر بود و برای سال ۱۸۵۶ میزان‌اش ۵۶ درصد بود ولی برای سال ۱۸۶۵ به ۱۵ درصد رسید و مجدداً در ۱۸۶۹ به ۵۱ درصد از کل صادرات ایران افزایش یافت. (۱۲) کالاهای صادرشده از سوی ایران عمدتاً میوه‌های خشک، مروارید و در طول شورش در هند و بعد از آن، اسب بود. در ۱۸۵۸ صادرات اسب از ایران به هندوستان ۴۸ درصد کل صادرات ایران را تشکیل می‌داد و ۵۴۵۹ رأس اسب به بهای ۲۷۹۹۸۴ پوند صادر شد ولی به‌مرور این صادرات کاهش یافت و در ۱۸۶۴ تنها ۳۲ رأس اسب به بهای ۱۶۳۰ پوند صادر شده بود. برای سال‌های قبل از ۱۸۶۳ میزان کمی پنبه و پشم از هندوستان به ایران وارد می‌شده است که نمی‌دانیم آیا این صرفاً یک اشتباه آماری است یا این که به‌واقع چنین اقلامی از هندوستان به ایران صادر می‌شده است. چون از ۱۸۶۳ به‌بعد پنبه و پشم دو قلم عمده‌ی صادراتی ایران به هندوستان را تشکیل می‌دهد. شواهد پراکنده‌ای داریم از این که در عکس‌العمل به بحران در تولید پنبه در امریکا در طول دهه‌ی ۱۸۶۰ تولید پنبه در ایران افزایش یافته است. در طول همین سال‌ها ترکیب کالاهای وارداتی از هندوستان تقریباً بدون تغییر ماند. منسوجات، به‌ویژه پارچه‌های پنبه‌ای، و غلات، به‌خصوص برنج دو قلم عمده‌ی صادراتی هندوستان به ایران بودند و

واردات منسوجات در ۱۸۶۵ به حداکثر سهم خود رسید و بیش از ۱۰۰۳۷۸۸ پوند منسوجات یعنی ۵۳ درصد از کل واردات ایران از هندوستان به این یک قلم اختصاص یافت و به همین نحو واردات برنج از هندوستان هم در ۱۸۶۴ به ارزش ۳۷۹۱۵۷ پوند یعنی ۲۵ درصد از کل واردات را تشکیل می‌داد. در جدول ۳ متوسط ترکیب کالایی را برای یک دوره ۵۰ ساله به دست می‌دهم تنها نکته‌ای که باید اشاره کنم این که میزان واردات چای افزایش یافت و در دهه‌ی ۱۸۹۰ حدود ۲۴ درصد از کل واردات ایران از هندوستان را تشکیل می‌داد. (۱۳)

جدول سه: ترکیب کالایی واردات ایران از هندوستان ۱۸۶۸-۱۹۰۶ (متوسط سالانه) (۱۴)

منسوجات	۵۰٪
غلات (به طور عمده برنج)	۱۲٪
چای	۱۰٪
قندوشکر	۶٪

در پیوند با اطلاعات آمده در این جدول، گفتن دارد که حدود ۴۸ درصد از منسوجات وارداتی پارچه‌های پنبه‌ای بودند و حدود ۱۰ درصد از غلات وارداتی هم برنج بود. در حالی که ترکیب کالایی واردات ایران از هندوستان تقریباً بدون تغییر باقی ماند ولی ترکیب کالایی صادرات ایران به هندوستان تغییر کرد. به استثنای دو سال ۱۸۷۰ و ۱۸۷۹ صادرات مواد غذایی از ایران به هندوستان بسیار ناچیز بود و سهم پنبه‌ی خام هم بسیار متغیر بوده و به تناوب بالا و پایین رفت. (۱۵) صادرات پنبه‌ی خام از ایران در ۱۸۸۰ به

حداکثر رسید و ۳۶ درصد از کل صادرات ایران را تشکیل می داد ولی در عین حال در بسیاری از این سالها سهم پنبه‌ی خام صادراتی حتی به ۲ درصد هم رسیده بود. همانطور که اوکانر از اداره‌ی هندوستان در ۱۸۸۴ گزارش کرد به نظر او این تغییرات عمدتاً از جانب تقاضا ایجاد می‌شوند. به عقیده‌ی اوکانر صادرات پنبه ایران به هندوستان «تجارت رو به افزایشی نیست و در کارخانه‌های بمبی وقتی پنبه هندی گران باشد و یا عرضه‌اش کاهش یافته باشد مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی وقتی تولید هندوستان زیاد باشد و یا این که قیمت پنبه در بازارهای اروپایی به نسبت پایین باشد مالکان کارخانه‌های بمبی تمایلی به خرید و استفاده از پنبه‌های ایرانی ندارند.» (۱۶) به طور کلی روند صادرات پنبه ایران به هندوستان کاهش‌یابنده است و میزانش در ۱۹۰۶ به نسبت ۱۸۶۸ دوسوم کاهش یافته و ارزش‌اش هم چهار-پنجم کم‌تر شده است. دلیل کاهش به مراتب بیش‌تر ارزش از این‌رو بود که بهای پنبه در طول این مدت ۴۸ درصد کاهش داشته است. قابل توجه است که صادرات پشم خام رشد قابل توجهی داشت و از ۴ درصد کل صادرات در ۱۸۷۰ به ۱۶ درصد از کل صادرات در ۱۸۹۴ رسید و در سال ۲۰۰۶ هم ۱۴ درصد از کل صادرات ایران به هندوستان پشم خام بود.

در بخش بعدی می‌پردازم به بررسی پی‌آمدهای این تغییرات بر صنایع دستی در ایران.

گردن زدن صنعتی در ایران

با آن‌چه در صفحات قبلی ارایه شد این نکته باید روشن باشد در طول قرن شاهد نوعی تحولات ساختاری هم در اقتصاد ایران بوده‌ایم. بلافاصله باید به دو وجهی ویژه این تحولات اشاره کنم. اول این که تغییرات پیش‌آمده در سطح قضایا باقی ماند و دوم این که

در طول قرن این تغییرات به کندی انجام گرفت. تکنیک‌های تولیدی سنتی و قدیمی، عدم‌استفاده از ماشین و علوم مدرن در تولید به این معنا بود که همین که بازارهای ایران به روی کالاهای مدرن‌تر تولید شده در کارخانه‌های اروپایی و روسی باز شد کالاهای بومی قادر به رقابت با آن‌ها در بازار نبودند. به‌علاوه این را هم می‌دانیم که از سوی دولت هم از آن‌ها حمایتی نمی‌شده است. نه سیاست تعرفه‌ای سنجیده به کار گرفته می‌شد و نه یارانه‌ای و یا جایزه‌ای برای تقویت فعالان بومی بازارها پرداخت می‌شد. و این در حالی بود که همه‌ی طرف‌های تجارتي ایران - روسیه، بریتانیا و هندوستان، ترکیه نه‌فقط نظام حمایتی داشتند بلکه از تولیدکنندگان خود به شکل و شیوه‌های مختلف حمایت می‌کردند. در مورد ایران، از ۱۸۲۸ به این سو - پس از عهدنامه‌ی ترکمانچای - همه‌ی اقلام وارداتی و یا صادراتی به‌وسیله‌ی تجار غیر ایرانی مستقل از ماهیت و کیفیت تنها شامل ۵ درصد ارزش عوارض گمرکی می‌شد. تجار می‌توانستند به غیر از اسلحه هرچه که می‌خواستند و به هر میزان که می‌خواستند با پرداخت همین ۵ درصد وارد کنند. محدودیت واردات سلاح گرم هم پیش از آن که دلایل مالی و اقتصادی داشته باشد در واقع دلایل سیاسی داشت. چون هیچ‌گونه نظام مدیریتی هم برای تجارت کشور وجود نداشت در نتیجه تجار خارجی به راحتی می‌توانستند برای تخلیه‌ی بازار از رقیب و حتی به زیان صنایع دستی داخلی از سیاست دامپینگ - فروش به قیمت‌های عمداً پایین نگاه‌داشته‌شده - هم به گسترده‌ترین شکل استفاده کنند. (۱۷) کار دیگری که انجام می‌شد این بود که طرح‌های سنتی و محلی را کپی کرده و بعد در کارخانه‌های خود به شکل انبوه تولید کرده و بعد آن محصولات کپی‌شده سیل وار وارد بازارهای ایران می‌شد. فریزر در ۱۸۲۲ نوشت «چیت‌های گل دار هندی و اروپایی به‌ویژه اروپایی آن‌چنان بر کالاهای مشابه تولید داخل

سبقت گرفته‌اند که تولیدکنندگان داخلی به شاه عریضه نوشته خواستار محدودیت واردات شدند.» (۱۸)

ناگفته روشن است که دولت به اقدامی دست نزد. چند سال بعد، در ۱۸۳۴ هولمز نوشت به همان نسبتی که تجارت محصولات انگلیسی بیش‌تر شده، نسبت تجارت محصولات داخلی کسش رفته است و ادامه داد «در گذشته مقادیر زیادی چیت گلدار در حوالی تبریز و دیگر مناطق ایران تولید می‌شد... ولی تقریباً همه‌ی آن طرح‌ها را در انگلستان کپی کرده‌اند و در نتیجه مصرف‌کننده‌ی ایرانی می‌تواند همان طرح‌ها را به مراتب ارزان‌تر از محصولات داخلی در بازار خریداری نماید.» (۱۹) مدتی بعد در طول قرن نوزدهم، روس‌ها هم همین سیاست کپی‌کردن، نه فقط از طرح‌های محصولات ایرانی - آن‌چه که باقی مانده بود - بلکه حتی محصولات انگلیسی را در پیش گرفتند. البته فروش منسوجات خارجی با جوایز متعدد صادراتی و دیگر حمایت‌هایی که به وسیله‌ی دولت‌های متبوع‌شان می‌شد، هم بیش‌تر شد. از دهه‌ی ۱۸۷۰ به بعد همراه با صنعتی‌شدن روسیه‌ی تزاری روس‌ها بر میزان جایزه‌ها و حمایت‌ها از پارچه‌های پنبه‌ای خود افزودند. به‌عنوان مثال، جایزه‌ی صادراتی به‌ازای هر پوند صادراتی که در سال‌های ۱۸۹۰ تنها ۱٫۵ تا ۱٫۷ روبل بود به ۵٫۷۵ روبل در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ افزایش یافت. (۲۰) در همین سال‌ها از مناطق مرکزی ایران گزارش شد که پارچه‌های پنبه‌ای روسی را با تخفیف ۲۵ درصدی برای فروش عرضه می‌کنند. (۲۱) بریتانیا هم می‌کوشید از حریف عقب‌نماند و کنسول بریتانیا در مشهد در ۱۹۰۵ گزارش داد که دولت بریتانیا به تجاری‌کردن از طریق کویت - نشکی - مشهد کالا به ایران می‌فرستند، هفت-هشتم عوارض گمرکی را برمی‌گردانند. به‌علاوه کالاهایی که از قطار شمال غربی استفاده می‌کنند، ۳۳ درصد دیگر کمک نقدی دریافت

خواهد کرد. (۲۲) نظام حمایتی که روسیه برای حفظ و گسترش منافع اش به کار می گرفت از نظام انگلیسی ها زیرکانه تر بود. عوارض گمرکی پنبه‌ی خام ایران ۱۰ درصد عوارض گمرکی اخذ شده از پنبه‌ی خام وارداتی از دیگر مناطق بود (۲۳) و از آن گذشته پرداخت جایزه‌ی نقدی برای صدور پارچه‌های پنبه‌ای روسی به ایران به واردات پنبه‌ی خام از ایران هم پیوسته بود. الیاس کنسول بریتانیا در مشهد در ۱۸۹۵ نوشت «به جای این که کمک نقدی را به ازای این یا آن مقدار پارچه‌ی پنبه‌ای بدهند این کار را می کردند که بخشی از عوارض پرداختی روی پنبه‌ی خام وارداتی را به او پس می دادند و این کار به این صورت انجام می گرفت که درمرز این یادداشت‌ها ردوبدل می شد.» (۲۴) این سیاست‌ها و سیاست‌های مشابه باعث افزایش تولید پنبه‌ی خام در ایالت شمالی ایران شد و به این ترتیب می توان به طعنه نوشت که در نتیجه «تجارت آزاد» با روسیه و دیگر کشورهای اروپایی، ایران در تولید پنبه‌ی خام (و ابریشم خام) «تخصص» یافت چون در مقایسه با این کشورها در تولید این محصولات «مزیت‌های مطلق و نسبی» داشت و به همین نحو روسیه و انگلستان هم در تولید پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی «تخصص» یافته بودند و حتی «طرح‌های بسیار مقبول بومی» را به قیمت‌های بسیار نازل در اختیار آن‌ها قرار می دادند. ولی اثر آشفته‌گی این نوع «تخصص یافتن» بسیار چشمگیر بود. در ۱۸۸۱ گزارش شد که «لباس کنونی محلی‌ها با آنچه که ۱۵ سال پیش بود تفاوت کرده است. تغییر مد و سلیقه با واردات محصولات زرق و برق دار ارزان روسی صورت گرفته است در حالی که در گذشته شلوار و جلیقه‌هایی می پوشیدند که به طرز زیبایی گلدوزی شده بود که اکنون تقریباً همه‌ی آن‌ها به طور کامل از میان رفته‌اند.» (۲۵) عبرت آموز این که کنسول بریتانیا مدعی است که این تغییر «برای سلامت‌شان بهتر است» چون «این لباس‌ها باید حداقل هر سال و یا هر ۱۸ ماه یک بار عوض شوند درحالی که پارچه‌های بومی قدیمی به خاطر کیفیت حیرت‌انگیزشان

حتی در شرایطی که آن را نمی‌شستند چند نسل می‌توانست از آن‌ها استفاده کند.» (۲۶) به نظر من این شیوه‌ی بیان دیپلماتیک این واقعیت بود که محصولات وارداتی در مقایسه با محصولات قدیمی بومی کم‌دوام‌تر بودند. با این همه، این واقعیت بدون تغییر می‌ماند که درحالی که روس و انگلیس برای فروش پارچه پنبه‌ای و یا ابریشمی بیش‌تر خود در بازارهای ایران با یک‌دیگر رقابت می‌کردند، صنایع دستی به خصوص صنایع تولید دستی پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی در ایران از هر دو سو زیر ضرب قرار گرفته بود.

علاوه بر اشاراتی که تاکنون کرده‌ایم می‌دانیم که فلاندین که در ۱۸۴۰ در ایران بود گزارش کرد که واردات محصولات خارجی - عمدتاً محصولات انگلیسی در آن زمان - صنایع محلی کاشان را نابود کرده است. به نظر او، استفاده از سیاست دامپینگ که برای بنگاه‌های به‌نسبت بزرگ خارجی امکان‌پذیر بود که تازه تخفیف‌های مالیاتی هم داشتند و عوارض گمرکی کمی هم می‌پرداختند باعث نابودی صنایع دستی در ایران شد. (۲۷) چند سال بعد کنسول انگلیس ابوت در ۱۸۴۴ گزارش کرد که گروهی از تجار ایرانی که شامل شماری از بانفوذترین تجار محلی بودند در طوماری به حاکم آذربایجان از او خواستند «تا دستور بدهد واردات محصولات اروپایی به‌طور کامل ممنوع شود با تداوم واردات محصولات خارجی صنعت کاران ایرانی در حال نابودی‌اند.» (۲۸) همان‌گونه که از ایران آن سال‌ها انتظار می‌رفت حاکم هم جریان را به تهران گزارش کرد و تهران هم عملاً آن را پشت‌گوش انداخت. گفته می‌شود وقتی این عریضه به سمع شاه [محمدشاه قاجار] رسید او گفت که «اگرچه ممکن است کشور از این تجارت بیش‌تر صدمه ببیند ولی او از عوارض گمرکی افزون‌تری که تجارت بیش‌تر اروپایی‌ها نصیب دولت می‌کند رضایت دارد.» (۲۹) شبیه به همین عریضه در ۱۸۴۵ از تجار کاشان رسید که «دعاگوی

هرگونه حمایتی هستند که از تجارت شان بشود که در نتیجه ورود محصولات مشابه اروپایی بسیار صدمه دیده است.» (۳۰) براساس برآوردهای خود ابوت «در زمان فتحعلی شاه [۱۷۹۶-۱۸۳۴] در اصفهان ۱۲۰۰۰ دوک ریسندگی برای پارچه‌های ابریشمی وجود داشت ولی در نتیجه افزایش مصرف پارچه‌های ابریشمی اروپایی و تغییر در مد و سلیقه، تعداد کمی از آن‌ها باقی مانده است.» (۳۱) البته پی آمد نفوذ بیش تر محصولات خارجی به بازارهای ایران تنها کاهش شمار دوک‌های ریسندگی نبود بلکه کل فرایند انباشت سرمایه‌ی پولی به وسیله‌ی ایرانی‌ها هم به دست‌انداز افتاد و نتیجه این که حتی برای واحدهایی که از فشار رقابت خارجی در امان مانده بودند امکان گسترش تولید فراهم نشد. به گمان من، علت اصلی این مانع بیش تر به فعالیت‌های تجار خارجی در تجارت ایران مربوط می‌شد که در بخش دیگری از این مجموعه به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. نه تنها کالای مشابه را ارزان تر از تجار بومی به مشتری ارایه می‌دادند بلکه توان مالی و امتیازاتی که در پیوند با عوارض گمرکی داشتند باعث می‌شد تا بسی بهتر از رقبای بومی خود بتوانند با بحران‌ها و تنش‌های غیر قابل پیش‌بینی مقابله کنند. (۳۲) به گفته‌ی ابوت تجار یونانی مقیم تبریز (که در حمایت دولت انگلیس بودند) «می‌توانند اجناس را ۱۰ تا ۲۰ درصد از تجار ایرانی ارزان تر بفروشند و آن‌ها را به ورشکستگی بکشانند.» (۳۳) عریضه‌ی اعتراضی تجار تبریز برای جلب حمایت و یک نظام عادلانه جواب همدلانه‌ای دریافت نکرد با وجود این که تنها چند ماه پیش تر «شاهد تعداد کثیری ورشکستگی در میان تجار بومی تبریز بودیم و واهمه این است که این روند ادامه خواهد داشت.» (۳۴) اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که در ایالات دیگر وضع فرق می‌کرده است. خبر داریم که در ایالت‌های مرکزی و جنوبی «در نتیجه‌ی تجارت با اروپا صنایع دستی به سرعت و شدت کاهش یافت و چند شاخه از صنایع بومی به طور کامل از بین رفتند.» (۳۵) در رابطه با

کاشان، گزارش ادامه می‌دهد «در گذشته در این شهر ۸۰۰۰ دوک ریسندگی برای پارچه‌های ابریشمی وجود داشت ولی در حال حاضر [۱۸۵۰] تقریباً یک‌دهم این تعداد باقی مانده‌اند.» (۳۶) اگر فرض کنیم که هر دوک ریسندگی تنها برای یک نفر ایجاد شغل مولد می‌کرده است و اگر جمعیت کاشان را در این زمان ۳۰ هزار نفر بدانیم در آن صورت در شهری که تنها ۳۰ هزار نفر جمعیت داشت، بیش از ۷۰۰۰ فرصت شغلی از دست رفت و نزدیک به یک‌چهارم از جمعیت شهر بخشی یا کل منبع درآمدی خود را از دست داده‌اند و باید در شاخه‌ی دیگری مشغول به کار می‌شدند. به ظن قوی، شماری از این بافندگان از کار بیکار شده بعد در بخش تولید قالی که روبه‌رشد بود به کار گرفته شدند ولی در عین حال تردیدی نیست که سقوطی این چنین قابل توجه پی‌آمدهای بیش‌تری داشته است. درباره‌ی صنایع دستی پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی در یزد و اصفهان هم کنسول ابوت نظر مشابهی ابراز کرده و کاهش‌شان را به واردات محصولات مشابه خارجی نسبت داده است. درباره‌ی اصفهان نوشت که تنها ۲۰۰ دوک ریسندگی در تولید پارچه‌ای ابریشمی باقی مانده‌اند و درباره‌ی پارچه‌های پنبه‌ای با وجود کاهش ولی «هنوز میزان قابل توجهی باقی مانده‌اند و برای تعداد قابل توجهی از جمعیت در شهر و دهات اطراف ایجاد اشتغال می‌کنند.» (۳۷) آنچه از این اظهارنظرها روشن می‌شود این که کاهش تولیدات صنایع دستی نه فقط بر زندگی شهرنشینان تأثیرات مخرب داشته بلکه بر مناطق روستایی هم بی‌تأثیر نبوده است و دهقانان را از داشتن صنایع روستایی و احتمالاً یک منبع درآمد اضافه محروم کرده بود. فقر روزافزون که پی‌آمد از بین رفتن صنایع روستایی بود اثرات بسیار پیچیده بر کل اقتصاد ایران داشت. در مناطق شهری، این کاهش تولید به معنای بیش‌تر شدن بیکاری بود و درآمد خانوارهایی که شغل‌شان را از دست داده بودند

به مراتب کم تر شده بود. افزایش بیکاری در کنار کاهش تدریجی صنایع دستی باعث می شد که میزان مزد کارگر در شهرها در سطوح بسیار پایینی باقی بماند. برای مناطق روستایی، رشد فقر در مناطق شهرنشین که احتمالاً به خاطر کاهش فعالیت های تولیدی صنایع دستی تشدید شده بود، عامل اضافه ای بود که بر سطح زندگی دهقانان تأثیرات منفی می گذاشت. با افزایش بیکاری در شهرها نه فقط فشار جمعیتی بیش تری بر بخش کشاورزی وارد می آمد، بلکه در کنار کاهش صنایع روستایی، فقر و نداری در مناطق روستایی هم افزایش یافت. پیرس در ۱۸۹۳ متذکر شد که ده های نزدیک این شهرهایی که صنایع دستی شان کاهش یافته رفته رفته محو می شوند و از ایالات مرکزی ایران چند نمونه ارایه کرد. او نوشت «دشت اطراف اصفهان، شامل تعداد زیادی ده بود که اغلب آن ها در حال حاضر ویرانه اند... وضعیت نیمه ویرانی که در اغلب دهکده های منطقه ی اصفهان وجود دارد بسیار عمیق تر از آن است که من تصور می کردم.» (۳۸) به نظر پیرس عامل اصلی این ویرانی هم کاهش فعالیت های اقتصادی در شهر اصفهان است و افزود «از دهقانان پرکار این منطقه بازار اصلی شان را گرفته اند.» (۳۹) در خصوص برآوردی از میزان کاهش در اصفهان می توان یک سند ایرانی مربوط به دهه ی ۱۸۷۰ را متذکر شد که در زمان فتحعلی شاه قاجار برای تولید پارچه های ابریشمی ۱۲۵۰ کارگاه در اصفهان وجود داشت. در طول سلطنت محمدشاه - جانشین فتحعلی شاه - این رقم به ۴۸۶ کارگاه کاهش یافت. در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه [۱۸۹۶-۱۸۴۸] این تعداد بازم کاهش یافت و به ۲۴۰ کارگاه رسید. در اواخر دهه ی ۱۸۷۰، تنها ۱۲ کارگاه ابریشم باقی مانده اند.» (۴۰)

درباره ی شهر یزد، فریزر در اوایل دهه ی ۱۸۳۰ نوشت که با وجود خشکی خاک و ناهمواری شرایط اقلیمی، یزد «یکی از غنی ترین شهرهای ایران است و ثروت اش را هم مدیون تجارت و صنایع دستی خود است.» (۴۱) وقتی به ۱۸۵۰ می رسیم اگرچه این صنایع

دستی کاهش می‌یابد ولی منسوجات این شهر «هنوز از شهرتی که برای سالیان دراز داشته‌اند از نظر مرغوبیت و طرح‌ها برخوردارند.» (۴۲) باخبر می‌شویم که در ۱۸۵۰ هنوز ۳۰۰-۳۵۰ دوک ریسندگی برای پارچه‌های ترکیبی پنبه‌ای - ابریشمی فعال‌اند و ۱۶۰۰ دوک ریسندگی برای پارچه‌های پنبه‌ای وجود دارد.» (۴۳) برای نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم اگرچه در موارد مکرر به سقوط صنایع دستی در یزد اشاره می‌شود ولی برآوردی از دوک‌های ریسندگی باقی‌مانده در دسترس نداریم. با این وصف، در گزارش گاستیگر که در سال‌های ۱۸۸۰ در یزد بود می‌خوانیم که «تمام شهر یزد ویرانه‌ای بیش نیست و یک بخش‌اش کاملاً ویران شده است.» (۴۴) او افزود که میزان مزد در این شهر بسیار پایین بود ولی با این وصف قیمت ضروریات زندگی هرروزه بیش‌تر می‌شود. استاک که در سال‌های ۱۸۸۰ در یزد بود نوشت «در گذشته ۱۸۰۰ واحد تولیدی پارچه‌ای ابریشمی در این شهر وجود داشت ولی به‌زحمت در حال حاضر - ۱۸۸۱ - ۱۵۰ واحد باقی مانده‌اند.» (۴۵) چند سالی بعد در ۱۸۹۳ پریس نوشت «وقتی از میان خیابان‌ها و بازارهای یزد می‌گذشتم فقدان کامل زندگی فعال به‌شدت مورد توجه من قرار گرفت.» (۴۶) در طول دهه‌ی اول قرن بیستم همین روند ادامه یافت. کنسول آقانور در ۱۹۰۶ گزارش کرد که «اغلب صنایع محلی به تدریج از بین می‌روند چون کالاهای وارداتی به قیمتی ارزان‌تر از محصولات داخلی عرضه می‌شوند.» (۴۷) او برآوردی از دوک‌های باقی‌مانده به دست نمی‌دهد ولی اضافه می‌کند که «تولیدکنندگان خارجی به‌طور دائمی نمونه‌های پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی داخلی را می‌گیرند و طرح‌های‌شان را تقلید کرده و به بهای کم‌تر از محصولات داخلی برای فروش عرضه می‌کنند.» (۴۸) درباره‌ی صنایع دستی خراسان هم گزارش‌های مشابهی داریم. در ۱۸۶۵ دیکسون ادعا کرد که «براساس گزارش‌های رسیده

از نماینده‌ی ما در مشهد به نظر می‌رسد که ۱۵۰۰ واحد تولیدی پارچه‌های ابریشمی در شهر وجود دارد که محصولاتشان در سرتاسر ایران مصرف می‌شود.» (۴۹) در ۱۸۸۹ کنسول تمپل گزارش کرد که در مشهد «در گذشته ۱۲۰۰ دوک ریسندگی برای ابریشم وجود داشت ولی در حال حاضر [۱۸۹۸] بیش از ۲۵۰ دوک باقی نمانده است.» (۵۰) کنسول سایکس در ۱۹۰۵ برآورد کرد که تعداد دوک‌ها بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ تاست. (۵۱) اگر مبنا را گزارش دیکسون در ۱۸۶۵ قرار بدهیم مشاهده می‌کنیم که در طول ۴۰ سال شاهدیم که از هر ده واحد تولید اندکی بیش از یک واحد باقی مانده و بقیه از میان رفته‌اند.

توسعه‌ی فعالیت‌های کارگاهی و کارخانه‌ای

برخلاف وضعیتی که در قالی‌بافی وجود داشت هیچ سرمایه‌ی خارجی در تولید پارچه‌های پنبه‌ای یا ابریشمی در ایران به کار گرفته نشد. در کنار عوامل دیگر یکی از عوامل اصلی این بود که منسوجات پنبه‌ای و ابریشمی نقش قابل توجهی در واردات از بریتانیا و روسیه به ایران داشتند و طبیعتاً سرمایه‌گذاری خارجی در این شاخه‌ها تولید داخل را در رقابت با کالاهای مشابه خارجی تقویت می‌کرد. در صفحات پیشین ما عمدتاً بر واحدهای کوچک تولید دستی که عمدتاً در مالکیت افراد بود تمرکز کرده بودیم که در شهرها و دهات ایران پراکنده بودند. در بخش پایانی، به کوشش‌های دولت و چند سرمایه‌گذار به نسبت بزرگ برای ایجاد کارخانه و کارگاه برای تولید این کالاها اشاره خواهیم کرد. ولی پیش از آن به اختصار به سه نکته باید پردازیم.

- اولاً هیچ کدام از این کوشش‌ها موفقیت‌آمیز نبود.
- با وجود این که شماری از این کارخانه‌ها دولتی بودند ولی ورشکستگی بعدی‌شان عمدتاً به این دلیل بود که در هیچ حوزه‌ای مورد حمایت همان دولت

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ایران قرن نوزدهم

قرار نگرفتند. نه تعرفه‌ای برای حمایت از آن‌ها وضع و نه این که جوایز صادراتی

اعطا شد و یا محدودیتی بر واردات کالاهای مشابه اعمال شد.

- تمام کارخانه‌های شخصی در دهه‌ی آخر قرن نوزدهم ظهور یافتند و اغلب هم

پس از چند سال ورشکست شدند.

علاوه بر نبود حمایت از این واحدها عوامل دیگری را هم می‌توان به‌عنوان علل

ورشکستگی‌شان مطرح کرد.

- جمعیت ایران در مناطق بسیار گسترده‌ای پراکنده بود و نبود راه‌های آبی و یا

حمل و نقل مکانیزه شده باعث شد تا چیزی به‌عنوان بازار ملی و سراسری شکل

نگیرد. در نتیجه هیچ‌گونه صرفه‌جویی ناشی از مقیاس در عمل وجود نداشت.

- هزینه‌ی به‌نسبت بالای مواد انرژی‌زا و فقدان قدرت ناشی از آب باعث شد تا

هزینه‌ی تولید به‌نسبت بالا باشد همان‌طور که فقدان نیروی کار ماهر و آشنا به

چگونگی کارکرد ماشین‌آلات و یا مدیریت پرسنل مدیریت این واحدها را

دشواری می‌کرد. به عبارت دیگر، تداوم این فعالیت‌ها لازم بود تا حداقل تجربه

در حین کار به دست آید و مهارت‌های لازم انباشت شود. ولی اغلب این

کارخانه‌ها پس از مدت کوتاهی تعطیل شدند و در نتیجه کمبود نیروی کار ماهر

و یا مدیران کارورز تداوم یافت.

- کمبود سرمایه وجود داشت و در نبود بانک و مؤسسات مالی مشابه اعتبارات

صنعتی هم نداشتیم. این ترکیب موجب شد تا به صورت یک مانع جدی بر سر

راه گسترش و بهبود فعالیت‌های مولد عمل کند. به‌علاوه فقدان این امکانات

تعدیل‌کننده و مددکار باعث می‌شد تا هرگونه هزینه‌ی پیش‌بینی نشده و ناگهانی به صورت ورشکستگی و تعطیلی این واحدها در بیاید. (۵۲)

- رقابت خارجی هم بسیار قابل توجه بود. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کردیم هیچ‌گونه سیاست حمایتی برای واحدهای بومی وجود نداشت و تعجیبی ندارد که کالاهای تولیدشده در این واحدها توان رقابت با کالاهای مشابه خارجی را نداشتند. افزون بر این، همان‌طور که اشاره کردیم سیاست دامپینگ هم به گستردگی اجرا می‌شد.

بد نیست به اشاره بگویم که شراکت دولت در تشکیل کارخانه و کارگاه درایران تاریخ درازدانی دارد. (۵۳) در طول قرن نوزدهم ولی شراکت دولت در این عرصه‌ها بی‌برنامه و حتی می‌گویم با نیازهای کشور ناهمخوان بود. عمده‌ترین سیاست‌مداری که به این سیاست باور داشت و کوشید به آن عمل کند صدراعظم اصلاح‌طلب، امیرکبیر بود. او در طول صدارت، ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱، سیاست‌هایی در پیش گرفت که اگر تداوم می‌یافت به نفع صنایع داخلی و به‌ویژه واحدهای تولیدکننده‌ی پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی درمی‌آمد. قتل ناجوانمردانه‌ی او در ۱۸۵۱ این سیاست مفید را در نیمه‌راه متوقف کرد. او نه فقط برای اصلاح مقررات گمرکی به کوشش‌هایی دست زد بلکه برنامه‌های مشخصی برای تشویق تولیدات داخلی داشت. امیر کبیر خودش لباسی که می‌پوشید از پارچه‌های داخلی بود و از استفاده از کالاهای وارداتی به صراحت اجتناب می‌کرد. (۵۴)

به‌علاوه همان‌طور که آدمیت یادآوری کرد یکی از بخش‌های اساسی برنامه‌ی اقتصادی امیرکبیر تشویق تولیدات داخلی بود و دراین زمینه برای مثال دستور داد که لباس سربازان دولتی باید از پارچه‌های تولید داخل تهیه شود و با این کار کوشید بازار داخلی

را برای این محصولات حفظ کند. در تهران و اصفهان سالی ۵۰ هزار دست از این لباس‌ها دوخته می‌شد. (۵۵) شماری از منتقدان داخلی امیرکبیر را فاقد دوراندیشی دانسته‌اند که به گمان من ایراد بی‌جایی است (۵۶) چون این سیاست باید در فضایی مورد بررسی قرار بگیرد که واحدهای تولید دستی داخلی به سرعت از بین می‌رفتند و چنین انهدامی البته که پی‌آمدهای مخرب درازمدت داشت. کارخانه‌های زیادی در مالکیت دولت شروع به کار کرد که در میان‌شان «یک کارخانه‌ی بافندگی در چهار طبقه و به وسعت ۶۰ ذرع در ۶۰ ذرع در تهران شروع به کار کرد. سقف این ساختمان از آهن بود و ابزارها و دوک‌های ریسندگی از اروپا وارد شده بودند.» (۵۷) به‌علاوه، «یک کارخانه‌ی چلواریافی هم در بین راه تهران به شمیران و یک کارخانه‌ی ابریشم‌بافی در کاشان درمیان کارخانه‌هایی بود که به‌وسیله‌ی دولت امیرکبیر در ایران بنا شده بود.» (۵۸) کارگران و کارورزان ایران به روسیه اعزام شده بودند تا با کار در کارخانه‌های آن‌جا مهارت‌های لازم را کسب کنند و کار در این کارخانه‌های تازه را بیاموزند. (۵۹)

پس از قتل امیرکبیر در ۱۸۵۱ برنامه‌ی اقتصادی او متوقف شد و همه‌ی بهبودهای حاصله هم از دست رفت. کارخانه‌ها تعطیل شدند و کارگران آن‌ها هم به امان خدا رها شدند.

در اواخر دهه‌ی ۱۸۵۰، در ۱۸۵۹ یک کارخانه‌ی نخ‌ریسی در نزدیکی تهران ایجاد شد. هزینه‌ی ایجاد آن برای دولت ۹۵ هزار تومان بود و همه‌ی ماشین‌آلات و دوک‌ها را از روسیه وارد کرده بودند ولی «پس از این که مدتی نخ‌ریسی انجام گرفت فعالیت‌اش متوقف شد ابتدا از ساختمانش به‌عنوان انبار مهمات دولتی استفاده می‌کردند و بعد به صورت یک اداره دولتی مورد استفاده بود.» (۶۰) ولی روایتی که ایستویک از تحولات در

ایران در این سال‌ها می‌دهد با تصویر بالا تفاوت دارد. او نوشت که در ایران تنها یک کارخانه‌ی دولتی وجود دارد و افزود «در ایران مقوله‌ی شراکت برای ایجاد صنایع بزرگ به‌اندازه‌ی کافی رشد نکرده است و هیچ‌گونه گردهم‌آمدنی برای فعالیت‌های صنعتی وجود ندارد. شرکت سهامی وجود ندارد تنها یک کارخانه هست.» (۶۱) این بیان در واقع مبین این نظر است که حداقل تا ۱۸۶۱ هیچ‌گونه واحد صنعتی به‌نسبت بزرگ که در مالکیت اشخاص بوده باشد در ایران وجود نداشت. ولی او ادامه داد تحت ریاست شخصی به‌نام پنکوف - کارخانه‌ی بزرگی در شمال تهران - ۳,۵ میلی تهران بنا شده است. هزینه‌ی ساختمان این کارخانه اندکی زیاد بود و «ساختمان کارخانه سه طبقه است و هر طبقه هم شامل یک سالن بزرگ است... ماشین‌آلات دو طبقه‌ی بالایی هرگز به‌طور کامل نصب نشده‌اند. به همان زودی که طبقه‌ی همکف آماده شد - در ۲۴ مه ۱۸۵۹ - کارخانه افتتاح شد و هفته‌ای دو روز فعالیت می‌کند.» (۶۲) این کارخانه ۳۰ هزار دوک نخریسی دارد ولی تنها ۱۶۰۰ دوک یعنی اندکی بیش از ۵ درصدشان فعال‌اند. این دوک‌ها ساخته‌ی مسکو است و یک موتور بخار که ۲۵ اسب قدرت دارد آن‌ها را می‌گرداند. ۱۵۰ کارگر را به کار گرفته‌اند و کل هزینه‌ی کارخانه را اندکی کم‌تر از ۳۰۰ هزار تومان - یعنی ۱۳۶ هزار پوند برآورد می‌کنند. درآمد آفرینی کارخانه قابل توجه نبود. (۶۳) پنج سال بعد تامسون در ۱۸۶۴ درباره‌ی کارخانه نوشت که هنوز به‌طور کامل نصب نشده است و با ظرفیتی کم‌تر از نصف فعالیت دارد. به نظر او «اگر این کارخانه را به یک شرکت سهامی واگذار می‌کردند نتایج بهتری به دست می‌آمد ولی در حال حاضر در این کشور امنیتی برای مالکیت خصوصی وجود ندارد و افراد بومی به این دلیل پول خود را به خطر نمی‌اندازند. تشکیل این نوع شرکت‌ها به زعامت خارجی‌ها را هم دولت ایران اجازه نمی‌دهد.» (۶۴) در همین گزارش می‌خوانیم که یک کارخانه‌ی ابریشم‌بافی که «اخیراً در حوالی تهران

تجارت آزاد، رقابت و گردن زدن صنعت در ایران قرن نوزدهم

دایر شده بود» تعطیل شده است که باعث شد صاحب‌اش که یکی از وزرای ایران بود ۱۴ هزار تومان زیان ببیند و اکنون «می‌کوشد که ساختمان و ماشین‌آلات را به دولت ایران بفروشد.» (۶۵)

اگرچه برآوردی از اندازه‌ی این کارخانه نداریم ولی به نظر می‌رسد که این اولین اقدام و برای چندین سال بعد آخرین اقدامی بود که بخش خصوصی در ایران برای ایجاد کارخانه درپیش گرفته بود. تا جایی که می‌دانیم تا اوایل قرن بیستم هیچ کوشش دیگری از سوی دولت برای ایجاد کارخانه‌ی ابریشم و یا پارچه‌ی پنبه‌ای بافی در ایران صورت نگرفته است. با این همه، اطلاعات پراکنده‌ای داریم که در اواخر قرن نوزدهم شماری از تجار کوشیدند تا کارخانه و کارگاه ایجاد کنند. در میان‌شان می‌توانیم از حاجی محمد حسن امین‌الضرب نام ببریم که در گیلان یک کارخانه‌ی نخ‌پچی ابریشمی ایجاد کرد «که همه‌ی ماشین‌آلاتش از لیون فرانسه و از سوی بنگاه برثاد به ایران ارسال شده بود.» (۶۶)

براساس اطلاعاتی که کنسول بریتانیا در رشت به دست می‌دهد در ۱۹۰۳ این کارخانه هنوز فعال بود «کمپانی نخ‌پچی رشت که متعلق به امین‌الضرب است ۱۵۰ دوک نخ‌ریسی تازه از جدیدترین دوک‌هایی را که در لیون به کار گرفته می‌شود نصب کرده است.» (۶۷)

دیگر فعالیت‌های بخش خصوصی به این میزان دوام نیاورده بودند. جمال‌زاده نوشت که یک کارخانه‌ی نخ‌ریسی که در ۱۸۹۵ افتتاح شده بود مدت کوتاهی بعد تعطیل شد با وجود این که «ماشین‌آلات پرارزشی در آن به کار گرفته شده بود و ابتداءبه‌ساکن محصولات با کیفیت بالا تولید می‌کرد ولی نتوانست با واردات به‌مراتب ارزان‌تر خارجی رقابت کند.» (۶۸) مک‌لین در ۱۹۰۴ گزارش کرد که «در ایران کرباس هم با نخ‌های پنبه‌ای تولید داخل و وارداتی تولید می‌شود ولی بازار قابل توجهی که پیش‌تر در مناطقی چون

بروجرد، کردستان، و ساوجبلاغ برای این پارچه وجود داشت عمدتاً در دست پارچه‌های وارداتی است و از تجارت گسترده‌ی پیشین چیز زیادی باقی نمانده است.» (۶۹) مک لین افزود که «صنایع در ایران انگار محکوم به شکست‌اند همین سرانجام در تولید قند و شکر، کبریت، ظروف چینی، نخ اتفاق افتاده است.» (۷۰)

نتیجه‌گیری

با استفاده از اسناد رسمی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا کوشیدیم پی‌آمدهای تجارت آزاد را بر صنایع دستی ایران بررسی کنیم. اگرچه به‌طور کلی درست است اگر گفته شود که در مبادله تحت نظام سرمایه‌داری بدیهی است که واحدهای کارآمدتر برنده‌ی بازی رقابت با واحدهایی هستند که کارآمدی کم‌تری دارند. ولی در این بررسی نشان دادیم که تنها عامل این نبود که واحدهای «کارآمدتر» بر واحدهای «کم‌تر کارآمد» غلبه کرده‌اند. در موارد متعددی از مداخله‌ی بنگاه‌های خارجی در عملکرد بازار سخن گفتیم که به شکل‌ها و صورت‌های مختلف کوشیدند سهم بیش‌تری از بازارهای ایران به دست بیاورند. عبرت‌آمیز این که طرف ضعیف‌تر در این مبادلات - یعنی ایران به خاطر محدودیت‌های ناشی از قراردادهای امضا شده نمی‌توانست برای حمایت از صنایع دستی در حال فروپاشی خود به سیاست‌پردازی دست بزند. از بررسی ما روشن می‌شود که در اواخر قرن نوزدهم و حتی در سال‌های اولیه‌ی قرن بیستم که ایران به‌آهستگی روند صنعتی شدن و ایجاد کارخانه‌های مدرن را در پیش گرفت سیاست طرف‌های تجارتي ایران تغییری پیدا نکرد. علاوه بر پی‌آمد این سیاست بر سطح اشتغال مولد در ایران، انهدام صنایع دستی مشکل کسری تراز پرداخت‌های ایران را تشدید کرد و موجب افزایش بدهی خارجی ایران شد. در این مقاله، از پی‌آمدهای سیاسی و اقتصادی این وام دادن‌ها سخنی نگفتیم ولی احتمالاً

واقعیت دارد که در نتیجه‌ی همین وام‌ستانی‌ها تهمه‌ی کنترلی که بر اقتصاد ایران وجود داشت از دست رفت. با اکتشاف نفت در سال‌های اولیه‌ی قرن بیستم، دلارهای نفتی اندکی از این فشارها کاست ولی ساختار اقتصاد هم‌چنان معیوب باقی ماند و برای تغییر آن کار دندان‌گیری انجام نگرفت. به عبارت دیگر، حتی اگر به زمانه‌ی کنونی مان بنگریم، نکته این است که ساختار شکننده‌ی کنونی در گذر دهه‌ها شکل گرفت و این روایتی است که هم‌چنان ادامه دارد. البته که اقتصاد ایران می‌توانست سرانجام متفاوتی داشته باشد، اگر سیاست‌های متفاوتی به کار گرفته می‌شد. همان‌طور که به اشاره گفته‌ایم در زمان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه با چنین کوششی روبرو شده بودیم که متأسفانه با کم‌عقلی شاه و حرص و آز تمام‌نشدنی درباریان که به‌واقع محرک اصلی شاه کم‌عقل بودند در نطفه خفه شد. بعید نمی‌دانیم که عوامل برون ساختاری هم در این برنامه‌ریزی برای قتل امیر کبیر مشارکت داشته‌اند چون اگر امیر در آنچه که برای ایران می‌خواست موفق می‌شد به احتمال زیاد اقتصاد کشور در وضعیت متفاوتی شکل می‌گرفت.

آیا از ایران به خاطر فعالیت شرکای تجاری‌اش «صنعت‌زدایی» شد؟ من با چنین تعبیری همراه نیستم و توضیح من هم این است که آنچه در ایران در طول قرن نوزدهم داشتیم نه «صنعت‌زدایی» بلکه «گردن‌زدن صنعتی» بود. اگر بخواهم اندکی دقیق‌تر سخن بگویم «صنعتی» نداشتیم که کسی یا قدرتی باعث نابودی‌اش بشود. آنچه در ایران اتفاق افتاد این که «جوانه‌هایی» که می‌توانست در سیر تکاملی خویش به صورت «صنعت» دربیاید، «نابود» شدند و در نتیجه در برهوت اقتصادی که باقی ماند، درخت تناور صنعتی هم ریشه نبست. هم‌چنین معتقدم آنچه در ایران اتفاق می‌افتد نوعی «جهت دادن غیر معقول» اقتصادی بود چون کارگران ایران و صاحبان کارگاه‌ها این فرصت را نیافتند تا بر

تجربه‌ی خویش بیفزایند و به اصطلاح کارآمدشدن را در فرایند عملی آن بیاموزند و از سوی دیگر، اگر هم طرف‌های تجاری ایران در طول این دهه‌ها ساختار ویژه‌ای را تحمیل نکرده باشند بلکه با آن چه کرده بودند و گزارش مختصری از آن را در صفحات پیشین ارایه کرده ایم، یک ترکیب خاص تولیدی را که با این فرایند گردن‌زدن صنعتی هم‌خوانی داشته باشد «ضروری» ساخته بودند. بدین ترتیب، تا اکتشاف نفت تأمین مالی واردات محصولاتی که تا مدتی پیش‌تر در داخل تولید می‌شد هم به گردن بخش کشاورزی افتاد و این خود مصیبت دیگری بود که بر اقتصاد ایران در این دوره تحمیل شد.

مقاله‌ی بالا فصلی است از کتاب منتشرنشده‌ی تجارت خارجی و عقب‌ماندگی ایران در قرن نوزدهم

پانوشت‌ها

(۱) بنگرید به احمدسیف: اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران، ۱۳۷۳، فصل ۸

(۲) به نقل از:

Anonymous: " Trebizond and the Persian Transit Trade in, R.C.A.J, July-October ۱۹۴۴, p. ۲۸۹.

(۳) Herbert: CR " On the effect of the abolition of the Caucuses transit route on British trade", in, PAP ۱۸۸۳, lxxv, appendix viii. [not paginated].

(۴) Quoted in Anonymous: " Trebizond and the Persian Transit Trade in, R.C.A.J, July-October ۱۹۴۴, p. ۳۰۱

(۵) همان ص ۳۰۱

- (۶) Compiled from Dalyell: CR" Erzeroom", in, PAP ۱۸۶۶ lxix. [not paginated].
- (۷) بنگرید به احمد سیف: اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران، ۱۳۷۳، فصل ۵
- (۸) بنگرید به احمد سیف، همان، فصل ۹
- (۹) Astelt to Gore Ousley, dispatch ۷ July ۱۸۲۴, in, FO ۶۰-۲۴ [not paginated].
- (۱۰) Board of Trade: " Trade in Treasure, in, PAP ۱۸۳۱-۳۲ XB, pp ۶۳۲-۶۳۶
- (۱۱) Based on: India Office: Statistical Abstracts Relating to British India, ۱۸۴۰-۱۸۶۵, in, PAP ۱۸۶۷ lxxii, pp. ۴۸-۴۹, ۵۴-۵۵.
- (۱۲) Based on statistics published by Board of Trade: Statistical Tables Relating to the Colonial and Other Possessions of the UK, in, PAP ۱۸۶۰ lxxv, ۱۸۶۱ lxi, ۱۸۶۲ lvii, ۱۸۶۳ lxxix, ۱۸۶۴ lx, ۱۸۶۶ lxxiii, ۱۸۶۷ lxxii, ۱۸۶۸-۶۹ lxiii. [not paginated].
- (۱۳) Based on Official statistic published by the India Office and Board of Trade, see, PAP ۱۸۷۴ lxxx, ۱۸۷۵ lv, ۱۸۷۶ lvii, ۱۸۸۱ lxxxviii, ۱۸۸۶ xlix, ۱۸۹۰-۹۱ lviii, ۱۸۹۶ lxii, ۱۸۹۷ lxv, ۱۸۹۸ lxiv, ۱۸۹۹ lxvia, ۱۹۰۰ lviii, ۱۹۰۱L, ۱۹۰۲ lxxiv, ۱۹۰۷ lix. [not paginated].
- (۱۴) Stannus: " Trade of Bushire with India", ۱۸۱۷-۱۸۲۳, in, FO ۶۰-۲۴. [not paginated].
- (۱۵) Indian Official Statistics excluded the quantity and value of Persian opium exported to China via India.

(۱۶) J.E. O'Conner: Review of the Trade of British India for ۱۸۷۸/۷۹-۱۸۸۳/۸۴, India Office, PAP ۱۸۸۴/۸۵ vol. lviii, p. ۸۱۵.

(۱۷) در فصل ۶ همین کتاب به موردی که در تبریز پیش آمد و شواهد قابل توجهی هم بوسیله کنسول بریتانیا در تبریز ثبت شد به تفصیل پرداخته ام.

(۱۸) J. Fraser: Travels and Adventures in the Persian Provinces...., London ۱۸۲۶, p. ۳۶۱

(۱۹) Holmes: Sketches on the Shores of the Caspian.. London, ۱۸۴۵, p. ۳۹۰.

(۲۰) See Lascelles: Report on Bounties, St Petersburg, May ۱۸۹۵, in, PAP ۱۸۹۵ ciii, pp. ۴۹۴-۹۵. Sykes: CR "Khorasan", in, PAP ۱۹۰۷ cxiv. [not paginated].

(۲۱) Barnham: CR "Isfahan and Yazd", in, PAP ۱۹۰۸ cxiv. [not paginated].

(۲۲) Sykes, CR "Khorasan", in, PAP ۱۹۰۶ cxxvii. [not paginated].

(۲۳) Sykes, CR "Khorasan", in, PAP ۱۹۰۸ cxiv. [not paginated]

(۲۴) Elias: CR "Khorasan", in, PAP ۱۸۹۵ xcix. [not paginated].

(۲۵) Lovett, CR "Asterabad", in, PAP ۱۸۸۲ lxxi. [not paginated].

(۲۶) همان

(۲۷) Quoted in A. Ashraf: "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran", in, M.A.Cook [edit]: Studies in the Economic History of the Middle East, London, ۱۹۷۰, p. ۳۲۵.

(۲۸) Abbott: Dispatch, ۲۴ June ۱۸۴۴, in, F.O. ۶۰-۱۰۷, [not paginated].

(۲۹) Abbott, Dispatch, ۲۵ November ۱۸۴۴, in, F.O. ۶۰-۱۰۷, [not paginated].

(۳۰) Abbott to Earl Aberdeen, Dispatch ۳۱ March ۱۸۴۵, in, F.O. ۶۰-۱۱۷. [not paginated].

(۳۱) همان

(۳۲) بنگرید به احمدسیف: شرکت‌های خارجی و بورژوازی تجارتهی ایران در قرن نوزدهم:

(۳۳) Abbott, Dispatch ۲۴ June ۱۸۴۴, in, F.O. ۶۰-۱۰۷, [not paginated].

(۳۴) *ibid*, and Abbott, Dispatch, ۲۵ November ۱۸۴۴, in, F.O. ۶۰-۱۰۷, [not paginated].

(۳۵) Abbott: "Trade, Manufactures and Productions of Various Cities..... of Persia", in, F.O. ۶۰-۱۶۵. p. ۲۱

(۳۶) همان ص ۲۱

(۳۷) همان ص ۲۴

(۳۸) Preece: CR "Journey made....", in, PAP ۱۸۹۴ lxxxvii, pp. ۲-۵

(۳۹) همان ص ۵

(۴۰) n.a.: Jughrafiya-e Isfahan..., Partly reprinted in Issawi [edit]: The Economic History of Iran, Chicago ۱۹۷۱, p. ۲۸۱.

(۴۱) Fraser: An Historical and Descriptive Account of Persia, New York ۱۸۳۳, p. ۵

- (۴۲) Abbott, Trade, Manufactures...., in, F.O. ۶۰-۱۶۵, pp. ۲۷-۳۳
- (۴۳) همان صص ۲۷-۳۳
- (۴۴) Gastieger: From Tehran to Baluchistan: Narrative of a Journey in ۱۸۸۱, London, ۱۸۸۴, p. ۱۴
- (۴۵) Stack: Six Months in Persia, London, ۱۸۸۲, ۲ vols. vol۱, p. ۲۶۵
- (۴۶) Preece: CR " Journey made...", in PAP ۱۸۹۴ lxxxvii, p. ۱۳
- (۴۷) Aganoor: CR " Isfahan & Yazd", in, PAP ۱۹۰۷ xci. [not paginated].
- (۴۸) همان
- (۴۹) Dickson: CR" Persia", in, PAP ۱۸۶۶ lxxii. [not paginated].
- (۵۰) Temple: CR" Khorasan", in, PAP ۱۸۹۹ ci. [not paginated].
- (۵۱) Sykes: CR" Khorasan", in, PAP ۱۹۰۶ cxxvii. [not paginated].
- (۵۲) See for example, Keyhan: Goghrafiayeh Mofassal-e Iran, Tehran, ۱۹۳۳, ۳ vols. vol ۳, pp ۲۹۸-۹۹
- (۵۳) See for example, Ashraf: Historical Obstacles... p. ۳۲۰
- (۵۴) I'timad-os-Saltaneh: Sadr-ol-Tavarikh, first published Tehran ۱۸۹۲, ۱۹۷۰ edition, p. ۲۲۵

(۵۵) فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۹

(۵۶) همان صص ۲۱۸-۲۲۶

- (۵۷) همان صص ۲۱۸-۲۲۶
- (۵۸) همان صص ۲۱۸-۲۲۶
- (۵۹) همان صص ۲۲۰-۲۲۲
- (۶۰) جمال زاده: گنج شایگان برلن ۱۹۱۵، ص ۹۳
- (۶۱) Eastwick: CR "Persia", in, PAP ۱۸۶۲ lviii, [not paginated].
- (۶۲) همان
- (۶۳) همان
- (۶۴) Thomson: CR "Persia", in, PAP ۱۸۶۴ lxi. [not paginated].
- (۶۵) همان
- (۶۶) جمال زاده: گنج شایگان، برلن، ۱۹۱۵، ص ۹۴
- (۶۷) Churchill: CR "Gilan", in, PAP ۱۹۰۴ c. [not paginated]
- (۶۸) جمال زاده: گنج شایگان، برلن ۲۰۱۵، ص ۹۴
- (۶۹) Maclean: Report on the Condition and Prospects of British Trade in Persia, in, PAP ۱۹۰۶, vol. xcv. p. ۲۴
- (۷۰) همان، ص ۲۴